

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم و برزنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: سازمان راه پرولتری فرانسه
مترجم از فرانسه به فارسی دری: گرامی یاد "امین سیماب"
ناشر: سازمان مارکسیست – لنینیست افغانستان
۱۱ جولای ۲۰۲۲

سلسله دروس آموزشی اندیشه پیشرو عصر

درس شماره یک، جزء "ب"

۲. طبقه "به ذات خود" و طبقه "برای منافع خود":

کارگران، به عنوان کارگر بر اساس جایی که در روابط تولید احراز می کنند؛ ولو به موقف خود آگاه باشند یا نه، وجود دارند: همه با هم طبقه "به ذات خود" را می سازند. طبقه "برای منافع خودی" طبقه ایست که برای منافع خود آگاهانه عمل می نماید. در این صورت کارگران دیگر مجموع عددی افراد و یا صنف های پیشه وری متفرق و پراکنده نیستند. آنها به سوی اهداف مشترک در حرکت اند؛ اهداف انقلابی. امروز، طبقه کارگر به عنوان طبقه "به ذات خود" وجود دارد، نه طبقه "برای منافع خودی".

حزب عنصر اساسی طبقه "برای منافع خودی" است:

طبقه کارگر به عنوان طبقه "برای منافع خودی" زمانی وجود داشته می تواند که از طریق تار و پود نسجی از سازمان هائی که مدافع منافع آن اند، چوکات بندی شده باشد: در قدم اول سندیکا ها؛ ولی از مؤسسات امداد، حلقات جوانان، حلقات مبارزه برای آزادی کارگران و کارمندان، کمیته های گذر، گروه های فرهنگی و غیره هم می توان نام برد... با آن هم، ضروری ترین سازمان، کلید طارم نظام، همانا حزب کمونیست است.

حزب، تشکل آگاه ترین و فعال ترین بخش پرولتاریا و همچنان عناصری که شامل پرولتاریا نمی شوند، ولی برای دفاع از منافع آنها مبارزه می کنند، می باشد. از طریق مباحثه و تبادل منظم نقطه نظر ها، این "پیشقراول" مبارزان، نظرات و عملکردهای خود را در یک فعالیت جمعی در خدمت منافع تاریخی پرولتاریا، با هم انطباق می بخشند.

درست همین حزب است که برنامه دگرگونی اجتماعی را تدارک دیده و در خود حمل می کند. این حزب رسیدن به کمونیسم را هدف نهائی قرار می دهد. به همین دلیل است که به آن "حزب کمونیست" اطلاق می شود.

درست همین حزب است که با دقت شدن بر تجربیات مبارزات و انقلابات گذشته، دروسی را برای امروز بیرون می کشد. همین حزب است که مسیر روند انقلاب را تعیین می کند؛ زیرا باز هم تکرار می کنیم که همان گونه که انقلاب

خود به خود به وقوع نمی پیوندد، به همان اندازه سرمایه داری به صورت وقفه‌ئی، شرایط راه افتادن آن را مساعد می سازد. به وقفه‌ها، تشدید تضاد های جامعه سرمایه داری و ضرورت بورژوازی برای هر روز بیشتر از خود بیگانه ساختن طبقه کارگر... تمام این ها در بسا کشور ها، شرایط بن بست را به وجود آورده و بحران عمومی را به سویه جهانی دامن می زند: عوامل متذکره موقعیت هائی را خلق می نماید که می توان به آن شرایط پیش از انقلاب نام نهاد. شرایط متذکره می تواند به پختگی رسیده و به یک انقلاب پرولتری بینجامد. مگر باید برای آن چنان موقعیت پیش از انقلاب آمادگی داشت و باید اول تر از همه، یک حزب واقعاً کمونیست وجود داشته باشد.

آگاهی به دست نمی آید، مگر در جریان مبارزات!

پس چه باید کرد؟ ما چه نقشی داریم؟ این مکتب به چه دردی می خورد؟ آیا باید دست به عملی زد؟ از آن جایی که تضاد ها شدت می یابند، آیا ساده تر نخواهد بود که منتظر بمانیم تا تضاد ها به نقطه انفجار خود رسیده و سرمایه داری خود به خود از هم بپاشد؟ ظهور سیاسی طبقه کارگر و تشکل آن به عنوان یک طبقه خود آگاه یعنی طبقه "برای خود" مگر خود به خودی نیست؟ همزمان با درگیری آن با بورژوازی؟ مگر تشکيل حزب به صورت طبیعی در جریان به پختگی رسیدن شرایط انقلابی ممکن نمی گردد؟ می توان انتظار داشت که در تداوم مبارزات بیش از پیش وسیع و دشوار شونده، شعور سیاسی طبقه کارگر تدریجاً تا آن حدی رشد نماید که ضرورت انقلاب و مبارزه برای کمونیسم خود به خود در دستور روز قرار گیرد؟

متأسفانه، همه چیز به این سادگی نیست. هر گاه تحرکی در میان نباشد، مبارزه کارگران در روابط استثماری محبوس می ماند. "همواره کارفرمایان و کارگران وجود داشته اند"، افاده ایست که همواره به گوش می رسد، حتی در اوج قاطع ترین اعتصابات.

مبارزه کارگری می تواند خود به خود سیاسی شود، ولی در آن صورت به چیزی تنزیل خواهد نمود که در تاریخ به "تریونیونیسم" (مبارزه صنفی برای فروش بهتر نیروی کار در چهارچوب اتحادیه های کارگری و در داخل نظام سرمایه داری برای اصلاحات) مسمی بوده است؛ نوعی سندیکالیسم سیاسی. تریونیونیسم مبارزه سیاسی برای رفورم ها است که شرایط مادی زندگی طبقه کارگر را در داخل چوکات بورژوازی بهبود می بخشد. این مبارزه سیاسی آنی برای بهبود شرایط زندگی استثماری شدگان در داخل نظام سرمایه داری به تشکيل احزاب رفورمیست می انجامد.

از این گونه احزاب، یک قشر بوروکرات بیرون می آید که به کارمندان سیاسی بورژوازی می پیوندد؛ و این در عین حالی که وانمود می نماید که گویا برای منافع کارگران بذل مساعی می نماید (نمونه های آن: حزب کارگر انگلستان، حزب کمونیست فرانسه و... - مترجم)، به عنوان واکنش در برابر طبقه کارگر، عملکرد چنین احزاب به آن نقطه ای می رسد که به مبارزه به ضد اعتصابات می جامعه را مورد سؤال قرار می دهند، برمی خیزند. آنها محدود ساختن هر حرکت کارگری را در مراعات از قوانین سرمایه داری، هدف قرار می دهند. آنها شعور (منظور مسلماً شعور سیاسی یا طبقاتی و یا هم هر دو است - مترجم) کارگران را مغشوش می سازند. نه! شعور (سیاسی یا طبقاتی) خود به خود در جریان درگیری های کارگر- کارفرما به دست نمی آید!

آگاهی سیاسی از بیرون روابط کارگر - کارفرما فرا می رسد:

از نگاه تاریخی، این آگاهی اولاً محصول تفکر روشنفکران خارج از طبقه کارگر بوده است (مارکس یک بورژوا بود). و در جمع آنها بود که تئوری انتقاد از سرمایه داری و فلسفه انقلابی شکل گرفت. در میان آنها بود که طرح سوسیالیسم تکامل یافت.

امروز، حتمی نیست که روشنائی از بیرون بر پرولتاریا بتابد؛ مگر تکرار می نمایم که شعور سیاسی خارج از رابطه موجود میان کارگر و کارفرما به دست می آید. برای به پیش راندن کشتی بر امواج اوقیانوس، باید معلومات راجع به اوضاع جوی در دست داشت. و برای به دست آوردن آن معلومات، یک عکس دقیق که توسط قمر مصنوعی برداشته شده باشد، بهتر خواهد بود نه این که بر درد روماتیسم خود حساب کنیم.

در عملکرد اجتماعی هم چنین است. باید بر مسائل با تعمق ببیندیم. ما به درک تسلسل شیوه های تولید، به تجزیه و تحلیل اساسات اقتصادی جامعه، به تجزیه و تحلیل شرایط تمام طبقات و روابط میان آنها و هم به درک خطوط کلی طرح سوسیالیستی نیاز مندیم.

۳. تئوری عمومی انقلاب مارکسیسم - لنینیسم است

آگاهی با تلفیق نظر با عمل به دست می آید. ما همه از خود تجربه نظر و عمل داریم، چه آن تجربیات خوب، چه بد و چه درست و یا نادرست باشند. چگونه تعجب می توان کرد که در یک جامعه ای که یک طبقه بر آن حاکم است، این طبقه با تمام امکانات دست داشته (مکتب، تلویزیون، مطبوعات، فرهنگ و...) طرز فکر، جهان بینی یک جانبه و ایدئولوژی خود: ایدئولوژی بورژوا را بر مردم تحمیل نماید؟ مکتب ما فقط یک مکتب آموزش و فراگیری نیست. ما می خواهیم که مکتب ما یک مکتب مبارزه باشد: مبارزه برای دستیابی به تئوری پرولتری، به ضد افکار بورژوازی. نقش مکتب، سمتی مستقیم پراتیک ما نیست. سمتی پراتیک، در جمله دیگر چیز ها، نقش سازمان است. وظیفه مشخص مکتب، فراهم نمودن مبانی تئوری مارکسیسم - لنینیسم می باشد که به ما اجازه خواهد داد تا از یک طرف، عمل خود را سمت دهیم، و از طرف دیگر، علیه افکار نادرست به مبارزه برخیزیم.

مکتب "شناخت برای دگرگونی" معنی می دهد. مارکسیسم - لنینیسم تئوری عمومی انقلاب است. مارکسیسم - لنینیسم یک تئوری به اتمام رسیده و بسته نیست...، به عکس، یک تئوری باز و زنده است؛ که هر یک می تواند چیزی به آن بیفزاید و با تجربیات و اندیشه خود آن را غنا بخشد. مارکسیسم - لنینیسم اول تر از همه، تئوری عمل است. آنچه آموخته شده، باید در عمل مفید واقع شود. این شناختی را که این مکتب میسر می سازد، ما مطمئنیم که شما آن را غنا بخشیده و به نوبه خود پخش می نمائید.

مسأله سازمان:

مسلم است که مطرح شدن این مکتب بر اراده ما جهت ایجاد یک سازمان پرولتری استوار بوده است. تغییر طبقه "برای منافع خودی"، در عین حال و در قدم اول، از ساختن یک حزب آغاز می شود. مکتب وسیله ایست برای دستیابی به اساسات تئوریک برای سهمگیری کامل در زندگی سازمانی. جامعه ای که ما خواهان اعمار آن هستیم، جامعه ای نیست که کارگران مسلکی در یک سو و آمران در سوی دیگر قرار داشته باشند.

ادامه دارد